**آموزش و پرورش در پارادایم دانایی**

تأملاتی پیرامون کرونا و ضرورت چرخش پارادایمی در آموزش و پرورش

محمد شعبانی[[1]](#footnote-1) ، شقایق درخشنده گی[[2]](#footnote-2)

Mohammad Shaabani , Shaghayegh Derakhshandegi

از آنجا که تعلیم و تربیت باید در خدمت رشد و توسعه ی فردی، تحقق زندگی نیک برای فرد و جامعه و تکامل مطلوب انسان و جامعه ی انسانی در آینده باشد در نتیجه آموزش، الگوسازی و تمرین دانایی باید به اهداف اصلی تعلیم و تربیت آینده تبدیل شود. (توماس لومباردو)

**چکیده**

تجربه ی وضعیت کرونایی ضرورت بازاندیشی در نظام آموزشی را بیش از پیش برجسته می سازد. آموزش و پرورش به عنوان یک رکن اساسی فرهنگ هر جامعه در پاسخ گفتن به بحران ها و چالش های جهان امروز و آماده کردن افراد انسانی برای مواجهه با وضعیت های ناپایدار و نامطمئن جهان پیچیده گویا چندان اثربخشی لازم را نداشته و این بویژه در مورد آموزش و پرورش در کشورهای در حال توسعه و کمتر توسعه یافته صادق است. جهان امروز نیازمند تعلیم و تربیتی است که بتواند انسان ها و جوامع را برای زندگی مطلوب در میانه ی پیچیدگی ها و نااطمینانی ها آماده سازد و این میسر نمی شود جز با یک تحول پارادایمی جدی در ابعاد مختلف نظام آموزشی؛ تحولی که بتواند تربیت شهروندانی دانا و مسئولیت پذیر را هدف اصلی آموزش و پرورش قرار دهد. بر این اساس، در این نوشتار تلاش خواهد شد تا ضرورت چنین چرخش پارادایمی و نیز بهره جستن از امکان های بدیل، بویژه آنچه پارادایم دانایی خوانده می شود، مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

**کلمات کلیدی**: کرونا، چرخش پارادایمی، دانایی، آموزش و پرورش

**مقدمه**

شیوع ویروس کرونا در طی حدوداً یک سال اخیر جهان را با بحرانی جدی در تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی انسان ها مواجه ساخته است. ظهور و شیوع ناگهانی این ویروس و پیامدهای غیرمنتظره ی آن در ابعاد مختلف اگرچه وضعیت های ناخوشایندی را در پی داشت و حتی جهان را با یک وضعیت تراژیک روبرو ساخت، اما از سوی دیگر تلنگری بود برای انسان امروزی تا یک بار دیگر در وجوه مختلف زندگی فردی و اجتماعی خود تأمل کند و در ضعف ها و خطاهای آن دقیق شود. کرونا اگرچه یک اتفاق ناخوشایند بود و هست اما به زعم نگارندگان این سطور شری است که می توان درس های مهمی از آن آموخت. ظهور کرونا فرصتی بود تا پس از حدود دویست و پنجاه سال به تازگی مقصود الیور گلداسمیت[[3]](#footnote-3)، شاعر اروپایی، را دریابیم آنگاه که در شعری با عنوان "دهکده متروک" چنین سروده بود: شر زمین را در می نوردد و زمین طعمه ی شرارت خواهد شد، جایی که ثروت انباشته و مردم پژمرده می شوند.

در این نوشتار سعی می شود تا با نظر در هر آن بینشی که از تجربه ی بحران کرونا و وضعیت پیچیده و نامطمئن جهان حاصل گشته ابتدا به لزوم یک بازاندیشی و چرخش پاردایمی در آموزش و پرورش به عنوان رکن اساسی فرهنگ جامعه پرداخته و این ضرورت با توجه به ویژگی ناپایداری و پیچیدگی جهان توضیح داده شود. سپس پارادایم دانایی به عنوان یک امکان بدیل در پیش روی نظام آموزشی در مواجهه با پیچیدگی ها و نااطمینانی های جهان امروز معرفی خواهد شد. در ادامه نیز چیستی و چگونگی پرورش دانایی به عنوان یک کیفیت اساسی برای زندگی فردی و اجتماعی انسان ها در دنیای امروز و چشم انداز آموزش و پرورش مبتنی بر دانایی مورد بررسی قرار می گیرد.

**کرونا و نااطمینانی جهان پیچیده؛ ضرورت یک چرخش پارادایمی[[4]](#footnote-4)**

تا پیش از ظهور و شیوع گسترده ی ویروس کرونا در کشورها شاید کمتر کسی تصور می کرد که جهان به یکباره چنان با بحرانی فراگیر روبرو شود که تمام حوزه های زندگی فردی و اجتماعی انسان ها را تحت الشعاع قرار دهد. کرونا و پیامدهای آن در ابعاد اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در طی حدوداً یک سال گذشته نشان داد که جهان انسانی ما تا چه اندازه نامطئن و غیرقابل پیش بینی است. چه کسی براحتی می توانست پیش بینی کند که روزی تمام مردم دنیا مجبور به رعایت پروتکل های سخت گیرانه ی بهداشتی باشند تا در اثر ابتلا به یک ویروس از خانواده ی ویروس های آنفلونزا جان خود یا اطرافیان خود را به خطر نیندازند؟ کرونا گواهی مسلم بود بر ناپایداری و پیچیدگی جهانی که شوربختانه اندیشه ی انسان مدرن با ساده انگاری خاص خود همواره در پی کنترل و تسلط بر آن بوده بی آنکه بتواند ابعاد و لایه های پیچیده ی آن را دقیقتر و همدلانه تر فهم کند. سکونتگاه انسان جهانی است با ویژگی ناپایداری، عدم قطعیت، پیچیدگی که در بطن این وضعیت پیش بینی ناپذیر و پیچیده ظهور و بروز بحران ها و مسئله های ناشناخته و پیش بینی ناشده انسان ها و جوامع را با موقعیت های ناشناخته و مبهمی روبرو می سازد. تداوم و بقا در چنین وضعیتی از ناپایداری و پیچیدگی مستلزم تغییر در نگرش ها و رویکردها و شیوه های فهم جهان و عمل در آن است.

مواجهه با پدیده ی فراگیر کرونا و اثرات مخرب آن بر زندگی فردی و اجتماعی انسان ها در سرتاسر جهان از یک ضرورت جدی حکایت می کند و آن لزوم بازاندیشی انسان امروزی در ساحت های گوناگون زندگی فردی و اجتماعی خود است. این بازاندیشی شرط اساسی برای عبور از پارادایم های فعلی در حوزه ی اندیشه و عمل و چرخش به سوی پارادایم های بدیلی است که شاید نوید شرایط بهتری را برای زندگی انسان ها در دهه های آتی بدهند. به عبارت دیگر، مواجهه با چالش ها و یا بحران ها در زندگی فردی و اجتماعی نیازمند بازنگری و تدقیق در بسیاری از انگاره ها و تصورات و نگرش های پیشینی و گاه حتی تعلیق آن هاست. چنین تردیدی به منظور پرسش از کارآمدی آن ها کمک می کند تا تصویر جدیدی را بتوان از ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی خود به کمک یک بازتعریف جامع شکل داد. چنین بازتعریفی برای یافتن راه حل های جدید و اثربخش برای مسائل پیش آمده یک ضرورت است.

**چرخش پارادایمی در آموزش و پرورش**

آموزش و پرورش به عنوان یکی از ارکان مهم فرهنگی هر جامعه نهادی است که نه تنها در مواجهه با بحران ها و چالش ها بلکه به منظور بهبود جامعه در تمام حوزه ها و کمک به پویایی هر چه مؤثرتر آن نیازمند بازتعریف مستمر است. شوربختانه، رسم بازاندیشی و بازتعریف در آموزش و پرورش و تردید در رویه های مرسوم آن به ویژه در کشوره های کمتر توسعه یافته چندان مورد توجه و اهتمام قرار نمی گیرد. این وضعیت محافظه کارانه سبب می شود تا نظام های آموزشی در مواجهه با چالش های پیش روی خود نتوانند کارآمدی و اثربخشی لازم را داشته باشند و اثرات و پیامدهای چنین ناکارآمدی به طور گسترده ای تمام جامعه را متضرر می سازد. سهل انگاری در بازاندیشی در نظام آموزشی نه تنها عبور از مسئله ها و بحران ها را با دشواری روبرو می سازد بلکه خود موجبات روزمرگی، ابتذال، صوری گرایی و ابزارگرایی را در برنامه های تعلیم و تربیت پدید می آورد. در چنین حالتی امید به اصلاح در نظام آموزشی نیز چندان تداومی نخواهد داشت چرا که هر گونه اصلاح نیازمند بازاندیشی و بازتعریف در پارادایم ها، رویکردها و شیوه های موجود است.

در همین راستا باید اذعان داشت که نظام آموزشی ایران نیز تحت سیطره ی نیروهای مخربی همچون ایدئولوژی و قدرت سیاسی، بوروکراسی، کنکورمحوری و فقدان یک دغدغه ی عمومی جدی همواره با موانع بزرگی در اصلاح و بهبود روبروست. نگاهی به نابسامانی وضعیت آموزش در دوران کرونا و بویژه با در نظر گرفتن آنچه که در خصوص آموزش مجازی طی حدوداً یک سال گذشته رخ داده است نشان می دهد که تا چه اندازه این نظام آموزش مدرسه ای در برابر بحران ها شکننده است و از چابکی و تاب آوری لازم برخوردار نیست. نگارندگان این نوشتار با توجه به تجربه ی زیسته ی خود از آموزش در مدارس مختلف، چه در دوران کرونا و چه پیش از آن، می توانند بر ناکارآمدی های عمیق و ریشه دار آموزش و پرورش فعلی ایران مهر تایید زنند. از اینرو لزوم یک بازنگری و بازتعریف جدی در تمام ابعاد نظام آموزشی ایران یک ضرورت اساسی است.

امروزه اصطلاح چرخش پارادایمی به یکی از عبارات و کلیدواژه های مهم در حوزه های مختلف علوم تبدیل شده است که نشان از اهمیت هر چه بیشتر نگرش بازاندیشانه دارد. چنین رویکردی در تعلیم و تربیت نیز بویژه در دهه های اخیر مورد توجه جدی بوده است به طوری که امروزه چرخش های پارادایمی را در آثار متفکران و مربیان تربیتی برجسته ای و با تمرکز بر حوزه های مختلف آموزشی و تربیتی می توان دید. از جمله چرخش های پارادایمی که در نسبت با ویژگی های پیچیدگی، ناپایداری، عدم قطعیت و پیش بینی ناپذیری جهان و نیز مسئله ها و بحران های زندگی فردی و اجتماعی انسان ها قرار می گیرد چرخش به سوی پاردایمی است که از آن با عنوان پاردایم دانایی یاد می شود. این پارادایم که ریشه در نقادی های جدی در باب نابسندگی علم و شناخت علمی و نیز رویکردها و شیوه های آموزشی و تربیتی مرسوم دارد با طرح امکان هایی اثربخش و کارآمد برای حل مسائل زندگی فردی و اجتماعی انسان ها، در پی آن است تا نوید وضعیت بهتری را برای آینده ی حیات انسان ها بر روی زمین بدهد.

**پارادایم دانایی[[5]](#footnote-5)**

گذشته از تاکیدی که در طول تاریخ و در سنت های فرهنگی مختلف بر دانایی به عنوان یک کیفیت بسیار حیاتی در زندگی فردی و اجتماعی انسان ها صورت گرفته است امروزه نیز بسیاری از متفکران در حوزه های مختلف در پاسخ به بحران ها و مسائلی که انسان امروز و جوامع کنونی به آن ها گرفتار شده اند به مفهومی از دانایی بازگشته اند و تلاش کرده اند تا آن را در پرتو اندیشه های قدیم و جدید تبیین کرده و بر این اساس در جهت بهبود وضع بشر تلاش کنند. در حالی که تا چندی پیش دانش و شناخت علمی اساسی ترین مولفه ی رشد و توسعه ی فرد و جامعه به حساب می آمد، اما امروز نگاه ها از سطح دانش فراتر رفته و کیفیت هایی فراتر از آن از جمله دانایی مورد تأکید قرار گرفته اند. دانایی با دانش و آگاهی و روش و سخن وری و تفکر و ... متفاوت  است. در عین حالی که همه آن ها را در بر دارد از همه ی آن ها برتر است. از این رو ادراکات ما می تواند متاثر از سطوح چندگانه ای باشد که در پایین ترین سطح آن داده ها قرار دارند و در بالاترین سطح آن دانایی:

دانایی

فهم

دانش

اطلاعات

داده ها

 در بحث از پارادایم دانایی و چیستی آن شاید بتوان ادعا کرد که جامع ترین و گسترده ترین تبیین های نظری را در این خصوص طی دهه های گذشته نیکولاس مکسول[[6]](#footnote-6)، فیلسوف علم انگلستانی، ارائه کرده است. در ادامه به توضیح ایده ی دانایی در اندیشه ی مکسول پرداخته می شود.

**گذر از دانش به دانایی**

مکسول همواره تلاش نموده است تا با نقد معرفت شناسی غالب در سنت علم مدرن که آن را میراث نهضت روشنگری قرن 18 می داند، به نقد وضعیت کاوش علمی در دانشگاه بپردازد. او در آثار مختلف خود توضیح می دهد که ریشه ی بحران های کنونی جهان را باید در معرفت شناسی حاکم بر علم جستجو کرد. او در تبیین دیدگاه خود ابتدائاً به بحث از پنج بحران بزرگ جهان شامل گرم شدن کره ی زمین، ازدیاد جمعیت، نابودی زیستگاه های طبیعی و از بین رفتن گونه ها، جنگ، و فقر به عنوان عمده مسائلی که در جهان امروز پیش روی ما قرار گرفته اند می پردازد. سپس تلاش می کند تا علت العلل تمام این مسائل را به علم و سنت معرفت شناسی دوران مدرن نسبت دهد. مکسول با بررسی خطاهای موجود در کاربست ایده ی روشنگری قرن 18، سنت معرفت شناسی به جای مانده از آن را نوعی تلاش برای دستیابی به شناخت و دانش در مورد پدیده ها می داند و از آن با عنوان رویکرد شناخت پژوهی[[7]](#footnote-7) یاد می کند. او با تبیین نابسندگی این رویکرد به کاوش علمی که خود بحران های کنونی جهان را پدید آورده، تلاش می‌کند تا در مقابل از رویکردی با عنوان دانایی پژوهی[[8]](#footnote-8) حمایت کند که هدفش کمک به حل مسائل زندگی واقعی انسان ها و کمک به آن ها برای شناسایی آنچه در زندگی ارزشمند است می باشد. بر این اساس او به ضرورت یک انقلاب علمی در دانشگاه تاکید دارد به طوری که کاوش علمی در گذاری از رویکرد شناخت پژوهی به دانایی پژوهی بتواند شناسایی، طرح، و حل مسائل زندگی واقعی انسان ها به شیوه ای مشارکتی و عقلانی را در اولویت قرار دهد.

مکسول (2014) در تبیین نابسندگی علم و شناخت علمی مدرن به بحث از پنج بحران بزرگ جهانی شامل گرم شدن کره‌ی زمین، ازدیاد جمعیت، نابودی زیستگاه های طبیعی و از بین رفتن گونه ها، جنگ، و فقر می پردازد:

* گرم شدن کره ی زمین. دستاوردها و پیشرفت های فن آورانه ی عصر جدید خطری جدی را برای ساکنین زمین پدید آورده است و آن گرم شدن کره ی زمین در اثر تولید بیش از حد گازهایی چون دی اکسید کربن است. گرم شدن زمین پیامدهای بسیار مخاطره آمیزی را با خود به همراه دارد.
* نابودی زیستگاه های طبیعی و از بین رفتن گونه ها. در کنار آثاری که گرم شدن زمین با خود دارد، عوامل دیگری نیز سبب شده اند تا بخش زیادی از زیستگاه های طبیعی نظیر جنگل های استوایی و انواع گونه ها در حال از بین رفتن باشند.
* فقر. بی عدالتی ها و نابرابری ها در جوامع به مسئله ی فقر دامن زده است و سبب شده تا بخش زیادی از انسان ها خصوصا در جوامع توسعه نیافته و در حال توسعه در تامین حداقل نیازهای خود با مشکل روبرو باشند.
* ازدیاد جمعیت. مسئله ی دیگر ازدیاد جمعیت خصوصا در همان بخش هایی از دنیاست که با بحران فقر روبرو هستند. ازدیاد جمعیت از یک سوی و از بین رفتن بسیاری از منابع طبیعی از سوی دیگر انسان ها را با مشکلات بسیار جدی روبرو می سازد.
* جنگ. جنگ به عنوان یکی از مهمترین، جدی ترین، و پرمخاطره ترین مسائلی است که هم اکنون بخش هایی از دنیا را گرفتار کرده است. تعارضات مختلفی که سبب بروز جنگ ها در مناطقی از دنیا شده است خود پیامدهای بسیار ناگواری را به بار آورده است.

حال پرسشی که مکسول طرح می کند این است که علت این بحران ها چیست؟ وی در پاسخ به این پرسش اشاره می کند که می توان علت های مختلفی را برشمرد و از تمام آن ها رایج تر این است که رفتار انسان ها را علت اصلی بروز این بحران ها دانست. با این حال، مکسول چنین نگاهی را نمی پذیرد و با قرار دادن دوران کنونی در زمینه ی تاریخی حیات بشر، علت اصلی را در خود علم می داند. به اعتقاد او آنچه که تغییر یافته است دانش و شناخت علمی است و نه ماهیت انسان ها. اگر انسان ها در بروز چنین بحران هایی نقش داشته اند علت آن این است که علم مدرن و شناخت های جدید این امکان را برای آن ها فراهم آورده است. (بارنت و مکسول، 2008؛ مکسول، 2014)

از اینجاست که مکسول در جستجوی ریشه های علم مدرن تلاش می کند تا به ایده ی روشنگری قرن 18 به عنوان راهنمای کاوش و عمل علمی دوران مدرن بازگشته و خطاهای آن را بازشناسی کند.

مکسول (2000؛ 2002) یادآور می شود که ایده ی بنیادین فلاسفه ی روشنگری این بود که می توان از پیشرفت علمی نحوه ی دستیابی به پیشرفت اجتماعی به سوی جهانی روشن اندیش را آموخت. فرض آن ها در تحقق بخشیدن به این ایده، رشد و توسعه ی علوم اجتماعی به موازات علوم طبیعی بود. این ایده سبب شد تا روشنگری قرن 18 محوریت را در شناخت جهان بر عقلانیت قرار دهد که در نتیجه ی آن نوعی از عمل علمی پدید آمد که هدفش دستیابی به شناخت و دانش از پدیده های طبیعی و اجتماعی است. مکسول (2014) که این نوع رویکرد معرفت شناسانه را بی ارتباط با مسائل و مشکلات زندگی واقعی انسان ها می داند از آن با عنوان رویکرد شناخت پژوهی یاد می کند. او دو ایده ی بنیادی را در ذات شناخت پژوهی معرفی می کند:

1. نخستین وظیفه ی کاوش علمی تلاش برای فراگیری دانش و شناختن چگونگی عمل فن آورانه است. پس از اینکه این شناخت حاصل می شود می توان آن را برای حل مسائل اجتماعی به کار بست.
2. دانش ارزشمند دانش و شناختی است که عینی، معطوف به امر واقع، و معتبر باشد. بر این اساس تنها شناخت مشروع، شناخت بر پایه ی شواهد عینی و تجربی است. در نتیجه ارزش ها، آرمان ها، احساسات و عواطف، آرزو ها، امیدها و بیم های انسانی، خواست های انسانی، ابراز لذت و رنج، ایده های سیاسی و سیاستی، ایده های مربوط به شیوه ی زندگی، همه ی این ها بایستی از حوزه ی عقلانی کنار گذاشته شوند تا مبادا عینیت علم مخدوش شود.

مکسول (2014) اعتقاد دارد که شناخت پژوهی یک فاجعه ی فکری و انسانی، و به شکلی مخرب و به نحوی گسترده و ساختاری غیرعقلانی است. همین ناعقلانیت است که مسئول مشکلات و مسائل جهانی فعلی ماست و دانشگاه در کاربست این رویکرد معرفت شناسانه در عمل کاوش علمی به طور فاجعه باری بر مسائل ما افزوده است.

در حقیقت مکسول تلاش می کند تا سه خطای عمده ی سنت روشنگری را مورد تاکید قرار دهد که سبب شده اند تا کاوش علمی دوران مدرن نه تنها عقلانی نباشد که به شدت غیرعقلانی شود. او تاکید می کند که اهداف بنیادی علم مسئله زا و نامعین هستند و علم باید در مسیر پیشرفت خود، اهداف و روشهایش را نیز بهبود بخشد و غفلت از این مهم در واقع اولین خطای عمده ی روشنگری است. همین عدم درک صحیح سبب شد تا فلاسفه ی روشنگری در تعمیم مناسب روش ها نیز دچار خطا شوند چرا که هدف از تعمیم روش ها این است که برای تمام اقدامات ارزشمند و مسئله زا و نه تنها فراگیری دانش کاربرد داشته باشند. خطای سوم نیز ناشی از تصور ناقصی از روش علمی بود که در علوم اجتماعی به کار گرفته شد. در واقع هدف در اینجا تحصیل دانش و شناخت بهتر از پدیده های اجتماعی بود و نه پیشرفت به سوی یک جهان بهتر. (مکسول، 2000؛ 2007)

بر این اساس ایده ی روشنگری مبنی بر دستیابی به پیشرفت اجتماعی با تکیه بر آنچه از پیشرفت علمی آموخته می شود اگر چه در نفس خود ایده ای بسیار ارزشمند است اما به دلیل خطاهای فوق نتوانست بسندگی کافی را در حل مسائل واقعی زندگی انسان ها داشته باشد و در عوض خود سبب پدید آمدن بحران هایی بزرگ شد.

مکسول به دنبال نقد ناعقلانیت نهفته در پارادایم معرفت شناسی حاصل از خطاهای فلاسفه ی روشنگری، بر ضرورت یک انقلاب علمی تاکید می ورزد. این انقلاب که در واقع تلاشی است برای تغییر رویکرد معرفت شناسی علم، به دنبال آن است تا دانشگاه را به سوی نوعی از عمل کاوش علمی سوق دهد که هدفش قبل از هر چیز حل مسائل زندگی واقعی انسان هاست، هدفی که ریشه در همان ایده ی روشنگری یعنی تلاش برای ساختن جهانی بهتر دارد. بنابراین لازم است تا خطاهای ایده ی روشنگری اصلاح گردد و این در سه مرحله انجام می گیرد:

* شناسایی روش های علم در دستیابی به پیشرفت به شکلی صحیح
* تعمیم این روش ها به شکلی صحیح به گونه ای که برای هر تلاش انسانی ارزشمند و مسئله زا، با هر هدفی که باشد، و نه صرفا برای تلاش در جهت بهبود دانش، به نحوی سودمند کاربست پذیر باشند.
* به کارگیری روش های دستیابی به پیشرفت در تلاش برای پیشرفت به سوی جهانی روشن اندیش، دانا و متمدن. (مکسول 2007؛ 2014)

نتیجه ی چنین اصلاحی در خطای روشنگری قرن 18 نوعی رویکرد معرفت شناسانه به کاوش علمی خواهد بود که مکسول آن را دانایی پژوهی می نامد. دانایی پژوهی در نگاه مکسول، بر دو محور اساسی قرار می گیرد: یکی عقلانیت حل مسئله است که بر این اساس، کاوش علمی و دانشگاهی بایستی متمرکز بر مسائل زیست واقعی انسان ها و خصوصا مسائل اجتماعی آن ها باشند؛ دیگری تجربه گرایی هدف-محور است که تلاش می کند اهداف کاوش علمی را به شکلی نظام مند و سلسله مراتبی معین و مشخص سازد و به طور مستمر در آن اهداف و نیز روش های علم بهبود ایجاد کند (مکسول، 2000؛ 2014). به عقیده ی مکسول (2014)، دانشگاه ها در تحقق بخشیدن به این رویکرد دانایی پژوهی باید همواره عمل کاوش علمی خود را بر چهار مرحله استوار سازند:

1. بیان مسائل زیست واقعی انسان ها و بهبود این بیان مسئله
2. ارائه ی راه حل ها و ارزیابی نقادانه ی آن ها
3. تجزیه ی مسائل بنیادی به مسائل جزئی تر و تخصصی تا در حوزه های تخصصی مورد بررسی قرار گیرند
4. برقراری پیوند بین مسئله ی بنیادی و مسائل تخصصی به صورت کلیتی یکپارچه

او اشاره می کند که پارادایم شناخت پژوهی تنها بر مرحله ی سوم، یعنی تجزیه و تخصصی ساختن مسائل تاکید دارد بی آنکه مراحل دیگر را مورد توجه قرار دهد.

آنچه برای مکسول مهم است این است که کاوش علمی باید به انسان ها کمک کند تا به شناخت و تحقق آنچه در زندگی برایشان ارزشمند است دست یابند (مکسول، 2006) و این تنها از رهگذر دانایی پژوهی میسر و ممکن است. دانایی پژوهی از نظر او هم دستیابی به شناخت از پدیده هاست و هم چیزی فراتر از آن. در واقع دانایی پژوهی تمام دستاوردهای علمی شناخت پژوهی را محقق می سازد هر چند که دستاوردهای مهم دیگری نیز با خود به همراه دارد که از شناخت پژوهی حاصل نمی شوند (مکسول 2014). به طور کلی آرای مکسول را می توان تداوم اندیشه های کارل پوپر، فیلسوف بزرگ قرن بیستم، دانست که مسئله محوری و رویکردهای اصلاحات تدریجی در بهبود زندگی فردی و اجتماعی انسان ها را در آثار خود از جمله "زندگی سراسر حل مسئله است" (2007) اساس فلسفه ی خود قرار می داد. با این حال، مکسول تلاش کرده است تا آرای خود را که اصالتاً ریشه در سنت روشن اندیشی دارند با نقدهای وارده بر این سنت تعدیل کرده و برای بهبود خطاهای موجود در آن بازاندیشی های لازم را به عمل آورد.

اگرچه آرای مکسول عمدتاً به نقد بنیادهای علم مدرن و چگونگی تحول آن و چرخش به سوی پارادایم دانایی در علم و دانشگاه مربوط می شود، با این حال ضرورت چنین ایده ای که دانایی را یک کیفیت مهم زندگی فردی و اجتماعی انسان ها در نظر می گیرد برای رویکردها و شیوه های تربیتی نیز مورد توجه جدی قرار گرفته است. در واقع، روانشناسان و مربیان و متفکران تربیتی مختلفی امروزه از اهمیت اتخاذ یک پارادایم دانایی در آموزش و پرورش صحبت می کنند. اگر آنگونه که از آرای مکسول استنباط می شود، پارادایم دانایی قرار است تا به بهبود زندگی فردی و اجتماعی انسان ها کمک کند آنگاه طبیعی است که یک بستر بسیار مهم برای تحقق چنین چشم اندازی آموزش و پرورش است چرا که اساساً هدف از آموزش نیز چیزی نیست مگر بهبود زندگی انسان ها و جوامع.

**دانایی در چشم انداز کنونی آموزش**

چرخش به سوی پاردایم دانایی و جلوه های عینی آن در آموزش و پرورش را می توان در چشم اندازهای جهانی آموزش که در اسناد مهم جهانی ترسیم می گردند مشاهده کرد. از جمله اسنادی که با هدف قرار دادن مسئله ی توسعه ی پایدار به طور ضمنی اتکای خود را بر پایه ی گفتمانی از دانایی محوری استوار ساخته است سند 2030 است. نگاهی بی طرفانه و خالی از داوری ارزشی و بی لحاظ کردن مقاصد سیاسی و ایدئولوژیک به سند 2030 کمک می کند تا اهمیت مفاد آن را برای تعلیم و تربیت در جهان امروز هر چه بهتر درک کرد. در واقع، اگر تنها با دقیق شدن در مفاد این سند و تلاش برای دستیابی به گفتمان نظری که زیربنای آن را شکل می دهد تلاشی برای فهم آن صورت گیرد بهتر می توان جهت گیری تعلیم و تربیت و چشم اندازهای پیش روی آن در جهان فعلی را شناخت.

این سند با شعار "دگرگون سازی جهان ما؛ دستور کار 2030 برای توسعه ی پایدار"[[9]](#footnote-9) حاکی از یک خرد جمعی جهانی است که با نقد مسیر توسعه ی جهان در دوران مدرن تلاش می کند تا بحران های حاصل از آن توسعه ی تک بعدی را مورد تأکید قرار داده و اهداف آموزش و پرورش در دنیای امروز را در نسبت با این بحران ها ترسیم کند. شاید بتوان گفت رویکرد این سند جلوه ای از یک گفتمان دانایی محور است که راه رفته به سوی توسعه در دوران مدرن را همراه با خطاهایی می داند که نتیجه ی آن ها ظهور و بروز مسئله ها و بحران هایی است که امروز در مقابل انسان ها قرار گرفته و زندگی فردی و اجتماعی آن ها را تهدید می کند. توسعه در دوران مدرن سبب ساز بحران هایی در حوزه ی اقتصاد، سلامت، آموزش، محیط زیست و غیره شده و حال لازم است تا این مسائل فراگیر و جهانی که صرفاٌ خاص یک جامعه یا منطقه نبوده بلکه مربوط به کل دنیاست را در محوریت قرار داده و برای اصلاح و بهبود آن ها کوشش کرد.

سند 2030 از آموزش و پرورش های دنیا می خواهد تا آگاه ساختن مردم درباره ی بحران های مهم و جهانی، درباره ی علل و زمینه های پیدایش آن ها و چگونگی مواجهه و عبور از آن ها را در دستور کار خود قرار دهند. مسائل عمده ای که در این سند مورد تأکید قرار می گیرند عبارتند از مسئله ی اقتصاد، سلامت و بهداشت، آموزش، عدالت و برابری، زیست شهری، محیط زیست، صلح. این ها مسائلی است که هریک به شکل چند مفاد در این سند آمده است. مثلا در حوزه ی اقتصاد، آگاه ساختن مردم درباره ی فقر و علل و زمینه های فقر کار آموزش و پرورش است و یا آگاهی دادن به مردم درباره ی اینکه چگونه در برابر ویروس ها و شیوع بیماری ها از خود مراقبت کنند. تأکید بر آموزش در جهت سلامت و بهداشت از جمله مواردی است که در دوران کنونی از شیوع ویروس کرونا هر چه بیشتر اهمیت و ارزش چنین رویکردی از دانایی محوری را برجسته می سازد. مثال بسیار اساسی دیگری از مفاد این سند که به گفتمان دانایی در اندیشه ی کسانی چون مکسول بسیار نزدیک است تأکید بر مسئله ی محیط زیست می باشد. این سند هشدار می دهد که گرم شدن کره ی زمین را باید جدی گرفت. اگر این رویه ادامه پیدا کند در دهه های آینده برخی از مناطق جهان قابل سکونت نخواهد بود و بحران های بزرگی گریبان انسان ها را خواهد گرفت. نمونه ی دیگری از این مسئله ها مسئله ی صلح است. قرن بیستم شاهد دو جنگ بزرگ جهانی با تلفات و خسارات بسیار فراوان بوده است. غیر از این دو، جنگ های زیادی نیز در مناطق مختلف دنیا و از جمله خاورمیانه در دهه های اخیر رخ داده است که هر کدام تلفات انسانی بزرگی را بر جای گذاشته است. این جنگ ها تماماً یادآور جای خالی دانایی و نتیجه ی فقدان تأمل و بازاندیشی در روند تاریخی جهان است که باربارا تاکمن[[10]](#footnote-10)، اندیشمند و تحلیلگر تاریخی، در کتاب خود با عنوان "سیر بی خردی[[11]](#footnote-11)" (1984) آن را به خوبی به تصویر کشیده است.

شاید بتوان گفتمان دانایی در آموزش و پرورش را معطوف به هدفی دانست که در ادبیات علوم تربیتی از آن با عنوان تربیت شهروندی یاد می شود. در واقع، می توان گفت که در دنیای امروز آموزش و پرورش یک رسالت بسیار مهم را دنبال می کند و آن تربیت شهروند خوب است (هدایتی و خالقی، 1399). شهروند خوب، شهروند آگاه، مسئول و مشارکت جو است؛ یعنی شهروندی که نسبت به رشد خود و رشد دیگران یعنی جامعه و بهبود بخشیدن به زندگی خود و دیگران متعهد و مسئولیت پذیر است.

آموزش و پرورش در حالی که به هر یک از افراد و انسان ها کمک می کند تا استعدادهای فردی خود را شکوفا کنند، از طرفی می بایست به زیست جمعی انسان ها در یک جامعه و در جامعه ی جهانی نیز متعهد باشد. به عبارت دیگر، آموزش و پروش بایستی به انسان ها کمک کند تا بفهمند که مسائل دنیای امروزشان چیست و اینکه برای مواجهه و حل آن ها چه باید کرد. آگاهی بخشی به انسان ها درباره ی مسئله های مشترک و فراگیر و علل و زمینه های این مسائل و نیز چگونگی برون رفت از آن ها شرطی اساسی در تربیت شهروندان خوب و مسئول است. در این حالت است که می توان از چیزی به نام تعلیم و تربیت دانایی محور سخن گفت؛ یعنی تعلیم و تربیتی که در خدمت پرورش انسان دانا و با هدف بهبود بخشیدن به زندگی فردی و اجتماعی انسان ها در کل است. چنین رهیافتی را شاید بتوان همسو با اندیشه های متفکرانی دانست که وضعیت مشترک و جهانی انسان ها بر روی زمین را دغدغه ی خود قرار می دهند. برای مثال، ادگار مورن[[12]](#footnote-12) (1383، 1387)، فیلسوف فرانسوی، با تأکید بر ویژگی ناپایداری و پیچیدگی جهان، رسالت آموزش و پرورش در جهان امروز را تقویت شرایط برای ظهور یک جهان-جامعه می داند؛ جهانی که ساکنین آن را شهروندانی پیشتاز تشکیل می دهند که آگاهانه و نقادانه در ایجاد تمدن سیاره ای تلاش و مشارکت می کنند. از نگاه مورن، چنین رسالتی برای تداوم بخشیدن به هویت انسانی در سطحی جهانی ضرورت دارد تا از این رهگذر بتوان شاهد تولد انسانیت و متمدن گشتن زمین و ظهور جهان-جامعه بود.

حال این پرسش به ذهن می آید که اساساً دانایی محوری در آموزش و پرورش چگونه تحقق پیدا می کند؟ جلوه های عینی دانایی در تربیت انسان ها چه هستند؟ چگونه می توان اساساً دانایی را در انسان ها رشد و پرورش داد؟ این پرسش ها خود فتح باب مهمی است در بحث از چگونگی کاربست ایده ی دانایی در آموزش و پرورش که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

**پرورش دانایی**

رابرت استرنبرگ[[13]](#footnote-13) (2008، 2002)، روانشناس امریکایی، با اتخاذ رویکردی منبعث از روان‌شناسی شناختی و بر اساس نظریه ی هوش سه وجهی خود به مفهوم دانایی می پردازد. طبق نظریه توازن استرنبرگ، دانایی عبارت است از کاربست هوش عملی و دانش ضمنی موجود در این هوش برای حل مسائل، به نحوی که به خیر همگانی منجر شود. آرمان دست یابی به خیر همگانی را ارزش های اخلاقی اعلام می دارد. چنین ارزش هایی شامل اطلاعاتی است که نشان می دهد خوب و درست کدام است. در واقع دانایی بهره گیری بهینه از هوش عملی است به نحوی که منافع خود فرد را با منافع دیگرانی که درگیر مسئله اند و منافع اجتماع گسترده تری برای نیل به خیر همگانی توازن ببخشد.

بالتس و استادینگر[[14]](#footnote-14) (2010) پنج معیار را تدوین کرده اند که می توان کیفیت یک رفتار مبتنی بر دانایی را بر اساس آنها ارزیابی کرد . این معیار ها عبارتند از :

۱- دانایی حاوی گنجینه ای غنی از دانش اخباری، یعنی دانستن حقایق درباره ی رشد و ماهیت زمینه ای شرایط انسانی است.

۲- دانایی یک سپرده ی غنی از دانش روال کارها، یعنی دانش مربوط به چگونگی استفاده از مهارت ها و انجام دادن امور جاری خاص مانند تصمیم گیری پیچیده در مورد مسائل بین فردی یا رفع تعارض است.

۳- دانایی شامل بافت گرایی در تمام عمر، یعنی ارج نهادن به بسیاری از مضمون ها و بافت های زندگی ، مانند خود ، خانواده ، گروه همگنان ، مدرسه ، محل کار ، اجتماع ، جامعه و فرهنگ و انواع روابط درونی بین اینها در سرتاسر عمر است .

۴- دانایی، نسبی گرایی به ارزش ها و اولویت های زندگی را با شکیبایی در برابر تفاوت در ارزش ها و اولویت هایی که افراد و جامعه در خدمت خیر همگانی قایلند شامل می شود .

۵- دانایی حاوی بازشناسی و مدیریت نا اطمینانی و شکیبایی در برابر ابهام است .

علاوه بر این، صاحبنظران و متخصصان دیگری نیز از حوزه های گوناگون فلسفی، روانشناسی، جامعه شناسی، ادبیات و هنر، و ... در دوران کنونی به موضوع دانایی پرداخته اند که از میان آن ها می توان به کسانی چون ریک تروبریج، استفن هال، جوئان سوارز، چارلز کَسِدی، لی بومونت، پائول بالتس، بیرن و فیشر، کاپتورن مک دونالد، و توماس لومباردو اشاره کرد.

در میان این افراد شاید جامع ترین نگاه به این مفهوم را بتوان در رویکرد لومباردو[[15]](#footnote-15) یافت. لومباردو تلاش نموده تا آرای دیگران را الهام بخش خود قرار دهد و با توسعه ی چارچوبی از رشد فردی و اجتماعی در پرتو یک رویکرد تکاملی و آینده نگر به محوریت نقش دانایی در این باره بپردازد. وی در کتاب خود با عنوان " آگاهی به آینده: مسیر تکامل هدفمند[[16]](#footnote-16) " (2017) تاکید بسیار ویژه و اساسی بر دانایی به عنوان شرط ضروری برای ساختن زندگی و آینده ای هرچه بهتر دارد. به بیان او دانایی عالی ترین ابراز و بیان هشیاری و آگاهی به آینده است: ترکیب و تلفیق تمام قابلیت ها و فضیلت های لازم برای خلق یک رویکرد مثبت، آگاهانه و کارآمد به آینده. دانایی آرمانی است که در پشت روانشناسی آینده یا هشیاری و آگاهی به آینده وجود دارد و رشد و توسعه ی دانایی مسیر مطلوب برای تکامل آتی ذهن انسان است. دانایی آرمان و ایده آلی است برای آینده ی روانشناسی یا آینده ی آگاهی. او در این کتاب به طرح موضوعاتی بسیار اساسی در زندگی ما انسان ها می پردازد و آن ها را زمینه ساز و بخش مهمی از یک زندگی با کیفیت، معنادار، و تکامل به سوی آینده ی هر چه بهتر می داند. لومباردو با پرداختن به موضوعاتی از قبیل آگاهی و فهم، نیک بختی و بهزیستی، خیر و فضیلت، شادکامی، انگیزش، مسئولیت پذیری، اخلاقیات، خودکنترلی، هیجانات و رفتار، یادگیری و ادراک، تفکر و تخیل، و خلاقیت، به تبیین چیستی و چگونگی تکامل و پیشرفت انسان و زندگی این جهان به سوی آینده ای بهتر می پردازد و تمام این موضوعات را در پیوند با کیفیتی مهم و اساسی به نام دانایی زمینه ساز شکوفایی انسان آنگونه که در بالاترین سطوح رشد از دیدگاه کسانی چون مازلو و راجرز محقق می شود می داند.

لومباردو با مروری جامع بر ادبیات صاحبنظران و پژوهشگرانی که به مطالعه ی دانایی می پردازند تلاش می کند تا با بهره گیری از رویکردی جامع و منبعث از حوزه هایی همچون فلسفه، روانشناسی، تعلیم و تربیت، آینده پژوهی، به تبیین جایگاه دانایی در دستیابی به آینده ای هرچه روشنتر و برقراری پیوندی بالنده بین گذشته، حال و آینده بپردازد. دانایی در این رویکرد ظرفیت و قابلیت تکاملی به منظور تسهیل تکامل هدفمند خویشتن به سوی آینده است. پس او دو ویژگی در این رویکرد برای دانایی قائل است: تکاملی بودن و آینده محوری. بر این اساس دانایی:

* در پی تحقق بخشیدن به هدف فلسفه ی تکاملی زندگی و انسانیت است: یعنی کمک به تکامل هدفمند به منظور حرکت به سوی جایگاهی بهتر.
* یک ظرفیت و قابلیت پویا و تکاملی است که مسیر اخلاقی و فکورانه در یک واقعیت تکاملی پویا را تسهیل می کند.
* نظامی راهنما برای خلق آینده ای مثبت برای خود و دیگران است که از معارف گذشته بهره می گیرد، در زمان حال کنشگری دارد، و چشم اندازی به سوی آینده ای بهتر دارد.
* آگاهی و هشیاری نسبت به آینده است، ظرفیتی که ما را آگاهی بخشیده و توانمند می سازد تا به شکلی هدفمند خود را تکامل بخشیم. به عبارت دیگر دانایی یعنی تکامل در تکامل: نوعی فراتکامل، نوعی فراشناخت از تکامل.
* میراث و درس های گذشته و دانش و آگاهی کنونی را به اندیشه ورزی، امیدواری، اخلاقیات، و خلاقیت لازم برای آینده پیوند می زند. دانایی تلفیقی از آگاهی و هشیاری زمانی یعنی تصویر زمانی بزرگ را در بر می گیرد که بر خلاف اکنون گرایی محدود امروزی است.
* دانش و اخلاقیات را به هم متحد می سازد یعنی دانش را برای خیر آینده به کار می بندد.
* قابلیت فکر کردن و پیش بینی درباره ی پیامدهای آتی تصمیمات و اقدامات را در بر می گیرد.

دانایی در رویکرد لومباردو با ویژگی ها و کیفیت های مهمی پیوند می خورد که آن ها را می توان در افراد دانا مشاهده کرد. این ویژگی ها عبارتند از: خودآگاهی و مسئولیت پذیری فردی، آرمان گرایی واقع بینانه، رشد فردی مستمر، مهارت و شوق یادگیری، مهارت و شوق تفکر و تامل در خود، آگاهی زمانی بسیط، آگاهی منظومه ای و کل نگرانه، امید، شجاعت، خوش بینی، عشق و مهربانی، هدفمندی، پشتکار، و نظم، دانایی عملی یا عملگرایی اخلاقی، خلاقیت و کنجکاوی، میانه روی و تعادل.

از آرای لومباردو به طور کلی می توان نتیجه گرفت که:

* دانایی عالی ترین ابراز و بیان آگاهی و هشیاری به آینده است؛ در واقع فضیلتی یکپارچه است که قابلیت های روانشناختی و فضیلت های شخصیتیِ آگاهیِ رشد یافته نسبت به آینده را در هم تلفیق می کند.
* دانایی کلید دستیابی به شادکامی و زندگی نیک (آینده ی خوب) است؛ شادمانی اصیل و زندگی خوب با رشد و شکوفایی در جریان تکامل محقق می شود و دانایی وسیله ای برای تحقق این رشد و شکوفایی است.
* دانایی راه رسیدن به بهزیستی روانشناختی و عالی ترین بیان از رشد و توسعه ی خود است.
* پی جویی و رشد و توسعه ی دانایی همان مسیر مطلوب آینده برای تکامل مستمر و جمعی ذهن، خود و آگاهی است.
* از آنجا که تعلیم و تربیت باید در خدمت رشد و توسعه ی فردی، تحقق زندگی نیک برای فرد و جامعه و تکامل مطلوب انسان و جامعه ی انسانی در آینده باشد در نتیجه آموزش، الگوسازی و تمرین دانایی باید به اهداف اصلی تعلیم و تربیت آینده تبدیل شود.

علاوه بر دیدگاه های لومباردو، بالتس (2004) نیز دانایی را در قالب موارد زیر توضیح می دهد:

* به پرسش ها و راهبردهای مهم و دشواری درباره ی چیستی، چگونگی و معنای زندگی می پردازد.
* آگاهی به محدودیت های دانش و همچنین شناخت از عدم قطعیت های این جهان را در بر می گیرد.
* در سطحی عالی تر از دانش، قضاوت، و پند و اندرز قرار دارد.
* دانش و شناختی با گستره، عمق، و توازن فوق العاده را شکل می دهد.
* تلفیق و ترکیبی کامل از ذهن و شخصیت را در بر می گیرد یعنی هماهنگی بین شناخت و فضیلت ها.
* در بر گیرنده ی دانشی است که برای خیر یا بهزیستی خودمان و دیگران به کار گرفته می شود.

از اینرو می توان دریافت که رشد و پرورش برخی کیفیت ها در فرد و بالتبع در جامعه می تواند آن ها را قادر به زندگی مبتنی بر دانایی بر اساس کیفیت هایی که اشاره شد سازد. به طور کلی از رویکردهای مختلفی که در این حوزه وجود دارد می توان به چند کیفیت و یا به عبارت دیگر به چند مهارت و توانمندی اشاره کرد که نقش مهمی در رشد دانایی در فرد دارند. این مهارت ها نه تنها در ساحت زندگی فردی بلکه در زندگی اجتماعی نیز بسیار اهمیت دارند چرا که انسان موجودی اجتماعی است و دانایی او در گرو چگونگی زندگی کردن او در کنار دیگر انسان هاست. امروزه نه تنها افراد و خانواده ها بلکه سازمان ها و محیط های کاری نیز به شدت نیازمند دانایی هستند تا برای خود و دیگران آن کنند که شایسته است. امروز نمی توان سازمانی را مدیریت و رهبری کرد مگر اینکه رهبر سازمان و کارکنان آن به میزانی لازم از کیفیت های دانایی برخوردار باشند. افراد، خانواده ها، مدارس، دانشگاه ها، سازمان های تجاری، نهادهای سیاسی و فرهنگی، و هر بخشی از جامعه نیازمند دانایی و مهمتر از آن پرورش این کیفیت بسیار اساسی است. از اینرو لازم است تا به تعیین قابلیت ها و کیفیت های لازم برای رشد و توسعه ی هر چه بیشتر دانایی پرداخت. تصویر زیر به اختصار مهمترین شایستگی ها، مهارت ها و ظرفیت هایی که برای رشد و پرورش دانایی در افراد ضرورت دارند را بر اساس تلفیقی از دیدگاه های صاحبنظران مختلف ارائه می دهد. هر کدام از این موارد ممکن است در نگاه صاحبنظران مختلف از اهمیت متفاوتی برخوردار باشند، با این حال، چکیده ای از آرای آن ها نشان می دهد که این ویژگی ها و کیفیت ها اساساً برای برخورداری از یک زندگی مطلوب شهروندی چه در ساحت فردی و چه اجتماعی در دنیای امروز نیاز هستند.

نگارندگان این نوشتار با تکیه بر تجارب زیسته ی خود در امر آموزش، مشاوره و مشارکت های شهروندی عقیده دارند که تربیت شهروندانی خوب و متعهد و مسئول، آنگونه که در پاردایم دانایی انتظار می رود، ممکن است از رهگذر چهار فرایند مهم آموزشی و تربیتی میسر گردد هر چند که این فرایندها نیازمند بررسی های دقیق تر به لحاظ تجربی هستند تا بتوانند به چارچوب ها و الگوهای عملیاتی تر و کاربردی تری در فرایندهای آموزشی مدارس تبدیل شوند. با این حال، نگاهی گذرا به این چهار فرایند تربیت شهروندی می تواند در اینجا آگاهی بخش باشد. اول اینکه فرایندهای آموزشی باید به گونه ای ذهن دانش آموزان را نسبت به بحران ها و مسائل جامعه حساس سازند که البته شیوه های انجام آن بسته به شرایط سنی و جمعیت شناختی آن ها متغیر است. برای مثال آگاهی بخشیدن به دانش آموزان درباره ی آسیب های اجتماعی مثل اعتیاد و یا بحران هایی چون بحران فقر یا محیط زیست گام آغازین و مهمی در تربیت شهروندان خوب به شمار می رود. در واقع هدف از حساس سازی آگاهی بخشی است. دوم اینکه باید به آن ها یاد داد که چه علل، عوامل و زمینه هایی سبب بروز این مسئله ها و بحران ها شده یا می شوند. برای مثال، آموزش درباره ی ریشه های اعتیاد و دیگر آسیب های اجتماعی، یا چگونگی پدید آمدن بحران های زیست محیطی مثل از بین رفتن جنگل ها و دریاچه ها به آگاهی آن ها در خصوص مسائل مشترک انسانی وسعت خواهد بخشید.

سومین گام تلاش در زمینه ی توانمندسازی دانش آموزان است. کسب شناخت و آگاهی باید با عرضه ی مهارت ها و تجهیز افراد به توانمندی ها و ظرفیت های لازم برای کنش مؤثر در مواجهه با آن مسائل و بحران ها همراه گردد. برای مثال، تنها آگاهی دادن درباره ی آسیبی همچون اعتیاد و زمینه های آن کافی نیست بلکه بایستی مهارت های روانشناختی و اجتماعی لازم را نیز به آن ها آموزش داد تا در موقعیت های اجتماعی مختلف بتوانند از خود و دوستان خود در مقابل چنین خطراتی مراقبت کنند. مثال دیگری که می توان عنوان کرد رشد مهارت ها و ظرفیت های لازم برای محافظت از محیط زیست و انواع گونه های گیاهی و جانوری است. نهایتاً اینکه در گام چهارم بایستی آن ها را ترغیب به فعالیت و کنش واقعی در زندگی هر روزه کرد. این مرحله ی فعال سازی گام بسیار مهمی در تحقق دانایی در زندگی جمعی و فردی انسان هاست. برای مثال، امروزه دانش آموزانی در برخی از کشورهای توسعه یافته پیشگام جنبش های محیط زیستی شده اند و با فعالیت های خودجوش در تلاشند تا مسئله ی محیط زیست را به عنوان یک اولویت اساسی فرا روی مردم جهان قرار دهند. چنین کنشگری آگاهانه و واقعی و در تعامل و هماهنگی و نیز پیوند کامل با زندگی واقعی چیزی نیست جز یک جلوه ی بسیار نوید بخش از تحقق دانایی در زندگی شهروندی. بنابراین، هر گونه تربیت شهروندی زمانی ارزش واقعی خود را به دست می آورد که از سطح آگاهی و حساسیت و نیز آموختن مهارت ها و شایستگی های لازم گذشته و به کنش های جدی و مستمر و واقعی در زندگی فردی و جمعی هر روزه ی شهروندان تبدیل شوند.

**نتیجه گیری**

هدف بسیار اساسی و مهم آموزش و پرورش در دنیای امروز تربیت شهروندان خوب است، انسان هایی که نسبت به رشد و شکوفایی خود و همنوعان خود متعهد و مسئولیت پذیر هستند و از آگاهی لازم و کنشگری اثربخش در خصوص مسئله های مشترک و جهانی برخوردارند. ضرورت چنین هدفی را ظهور و بروز بحران ها و چالش هایی همچون کرونا که نشان دهنده ی پیچیدگی و نااطمینانی و ناپایداری جهان هستند هر چه بیشتر برجسته می سازند. کرونا و بحران هایی نظیر آن بیش از پیش اهمیت همبستگی انسان ها در یک جهان-جامعه را نشان می دهند؛ همزیستی انسان ها در تمدنی زمینی که جز با تحولی اساسی در شیوه های تعلیم و تربیت محقق نخواهد شد. آموزش و پرورش نه تنها در کشورهای توسعه یافته بلکه در تمام دنیا می بایست بازاندیشی جدی در پارادایم های فعلی خود را در دستور کار قرار داده و با چرخش به سوی پارادایم های انسانی تر زمینه ی تربیت شهروندان متعهد و مسئول برای یک جامعه ی جهانی مطلوب را فراهم سازد. از جمله پارادایم های بدیلی که امروزه در پیش روی نظام های آموزشی قرار دارد پارادایم دانایی است که هدف از آن ارتقای آگاهی و شناخت انسان ها از مسائل زندگی واقعی، چه در ساحت فردی و چه اجتماعی، و کمک به آن ها برای مشارکت در حل هر چه مؤثرتر آن هاست.

از طرفی، آموزش و پرورش در ایران نیز با توجه به کاستی ها و ضعف های جدی که در کارآمدی داشته و آنگونه که باید نتوانسته است در امر تربیت شهروندی موفق عمل کند می بایست با نظر به چشم اندازهای جهانی و نیز با در نظر گرفتن ابعاد بومی و محلی تلاش گسترده ای را در خصوص بازتعریف ابعاد گوناگون خود و چرخش به سوی رهیافت های هر چه متمدنانه تر در پیش گیرد. شهروندی مسئله ی امروز زندگی اجتماعی در ایران است و بهبود آن جز با تحول در آموزش و پرورش حاصل نمی شود. نظام آموزشی ایران می بایست تربیت شهروندی را از رهگذر پارادایم های انسانی تر و تا حد امکان به دور از تأثیرات ایدئولوژیک و سیاسی در دستور کار خود قرار داده و شیوه های عمل خود را بر پایه های چارچوب های نظری دقیق و جامع استوار سازد. شاید بتوان گفت که پارادایم دانایی از جمله ی چنین چارچوب های نظری است که با اصالت بخشیدن به انسان در پی تحقق شهروندی خوب است و می تواند به عنوان یک امکان نظری به ابعاد مختلف آموزش و پرورش ایران در ساحت نظر و عمل وحدت بخشد.

**منابع فارسی**

مورن، ادگار (1383)، هفت دانش ضروری برای آموزش و پرورش آینده، ترجمه ی محمد یمنی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

مورن، ادگار؛ دومینگو موتا، راول؛ سییورانا، امیلیو روخر (1387)، اندیشه پیچیده و روش یادگیری در عصر سیاره ای، ترجمه ی محمد یمنی، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

هدایتی، اکبر؛ خالقی نژاد، سید علی (1399)، آموزش شایستگی محور: مقدمه ای بر مفاهیم، دیدگاه ها و الگوها، تهران: آوای نور.

**منابع انگلیسی**

Barnett, R. & Maxwell, N. (2008). Wisdom in the University. Routledge Publication, pp. 1-21.

Lombardo, T. (2017). Future Consciousness: The Path to Purposeful Evolution. Change Makers Books, John Hunt Publishing Ltd, UK.

Maxwell, N. (2000). Can Humanity Learn to become Civilized? The Crisis of Science without Civilization. *Journal of Applied Philosophy 17*, 29-44.

Maxwell, N. (2002). The Need for a Revolution in the Philosophy of Science. *Journal for General Philosophy of Science, 33,* 381-408.

Maxwell, N. (2006). Learning to Live a Life of Value. In J. Merchey, ed., *Living a Life of Value*, Values of the Wise Press, pp. 383-95.

Maxwell, N. (2007). From Knowledge to Wisdom: A Revolution for Science and the Humanities. Pentire Press.

Maxwell, N. (2014). How Universities Can Help Create a Wiser World: The Urgent Need for an Academic Revolution. Andrews UK Limited.

Popper, K. (2007). All Life Is Problem Solving (translated by Camiller, P). Routledge, London & New York.

Sternberg, R. J. (2002). Smart People Are Not Stupid, But They Sure Can Be Foolish: The Imbalance Theory of Foolishness. In Sternberg, R. J. Why Smart People Can Be So Stupid. Yale University Press.

Sternberg, R. J., Jarvin, L., & Reznitskaya, A. (2008). Teaching for Wisdom Through History: Infusing Wise Thinking Skills in the School Curriculum. In Ferrari, M. & Potworowski, G. Teaching for Wisdom: Cross-Cultural Perspectives on Fostering Wisdom. Springer.

Tuchman, B. W. (1984). The March of Folly: From Troy to Vietnam. Ballantine Books, The Random House Publishing Group, New York.

United Nations, Transforming Our World: the 2030 Agenda for Sustainable Development. <https://en.unesco.org>

1. دانشجوی دکتری آموزش عالی، دانشگاه شهید بهشتی تهران، دبیر آموزش و پرورش، m.shaabani@yahoo.com ، 09174927640 [↑](#footnote-ref-1)
2. دانش آموخته ی کارشناسی مشاوره، دانشگاه شهید بهشتی تهران [↑](#footnote-ref-2)
3. Oliver Goldsmith [↑](#footnote-ref-3)
4. Paradigm shift [↑](#footnote-ref-4)
5. wisdom [↑](#footnote-ref-5)
6. Nicholas Maxwell [↑](#footnote-ref-6)
7. Knowledge-inquiry [↑](#footnote-ref-7)
8. Wisdom-inquiry [↑](#footnote-ref-8)
9. Transforming Our World: the 2030 Agenda for Sustainable Development [↑](#footnote-ref-9)
10. Barbara Tuchman [↑](#footnote-ref-10)
11. March of Folly [↑](#footnote-ref-11)
12. Edgar Morin [↑](#footnote-ref-12)
13. Robert Sternberg [↑](#footnote-ref-13)
14. Baltz & Stadinger [↑](#footnote-ref-14)
15. Lombardo [↑](#footnote-ref-15)
16. Future Consciousness: The Path to Purposeful Evolution [↑](#footnote-ref-16)